



درس هجدهم: عشق جاودانی

درآمدی بر درس: ویلیام شکسپیر شاعر و نمایشنامه‌نویس انگلیسی است. برخی از آثار مهم او عبارتند از: هملت، مکبث، اتللو و شاه لیر. وی در کنار اشعار غنایی، سروده‌های کوتاهی دارد که به «غزلواره» معروف است. عمده‌ترین مضامین این غزلواره‌ها زمان، عشق و زیبایی است. غزل «عشق جاودانی» بیانگر این نکته است که عاشق تمام زیبایی‌ها را فقط در معشوق می‌بیند و اگر این عشق جاودان باشد، روزبه‌روز جلوه زیباتری پیدا می‌کند و هیچ عاملی نمی‌تواند آن را کم رنگ کند.

آیا چیزی در **مُخَيَّله** آدمی می‌گنجد، که قلم بتواند آن را بنگارد، اما جان صادق من آن را برای تو ترسیم نکرده باشد؟

قلمرو فکری: هر آنچه در پندار آدمی در مورد عشق می‌گنجد و قلم توانسته آن را بر کاغذ بیاورد، من برای تو گفته‌ام.

قلمرو زبانی: **مُخَيَّله:** قوه تخیل // مانده است: ماضی نقلی // جان صادق: وجود لبریز از عشق راستین (ترکیب وصفی)

قلمرو ادبی: قلم: مجازاً نویسنده یا صاحب قلم // مرجع ضمیر «تو»: معشوق

چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است، یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن [مانده است] که بتواند عشق مرا یا **سجایای** ارزشمند تو را بازگو کند؟

قلمرو فکری: سخن تازه‌ای برای گفتن یا چیز تازه‌ای برای نوشتن نمانده است که بتواند عشق مرا یا خوبی‌های ارزشمند تو را بازگو کند.

(از تمام ظرفیت‌های زبان استفاده کرده‌ام و دیگر سخنی باقی نمانده که بتواند بازگو کننده عشق من یا خوبی‌های تو باشد.)

قلمرو زبانی: سجایا: ج سجیه. طبایع، خُلق‌ها، خوی‌ها // حذف فعل «مانده است» در جمله دوم

قلمرو ادبی: حرف: مجازاً از سخن // کل عبارت، پرسش انکاری است (پرسش انکاری: صورت سوال مثبت، پاسخ منفی)

هر روز باید ذکری واحد را مکرر بخوانم و آنچه را قدیمی است، قدیمی ندانم «که تو از آن منی، و من از آن تو» درست مانند نخستین

باری که نام زیبای تو را تلاوت کردم

قلمرو فکری: با گفتن روزانه این ذکر که «تو از آن منی و من از آن تو»، باید عشق را زنده نگه دارم. درست مانند روز اول که نام زیبای تو

را عاشقانه صدا زدم.

قلمرو زبانی: ذکری واحد: ترکیب وصفی // «از آن من» و «از آن تو»: متمم در جایگاه مسند // حذف فعل «هستم» بعد از «از آن تو» به قرینه لفظی //

نخستین بار: ترکیب وصفی // آنچه را قدیمی است، قدیمی ندانم (به شمار نیاورم): جمله گذرا به مفعول و مسند (قدیمی در هر دو جمله مسند است).

قلمرو ادبی: تلاوت کردن نام: استعاره مکئیه (نام به آیه تشبیه شده و «تلاوت» ویژگی مشبه محذوف، یعنی آیه باقی مانده است).

این گونه است که عشق جاودانی همواره معشوق را جوان می‌بیند، و نه توجّهی به گرد و غبار و جراحات پیری دارد، و نه اهمیتی به چین

و شکن‌های ناگزیر سالخوردگی می‌دهد، بلکه همواره عشق قدیم را موضوع صحیفه شعر خود می‌گرداند،

قلمرو فکری: این چنین است که عشق جاودانی پیوسته معشوق خود را زیبا و جوان می‌بیند و هیچ توجّهی به آسیب‌های پیری و چین و

چروک‌های ناشی از آن نمی‌کند؛ بلکه پیوسته عشق قدیمی خود را موضوع کتاب شعر خود می‌کند و در کتاب شعرش فقط از او سخن

می‌گوید. (عشق بن مایه شعر و هستی است.)

قلمرو زبانی: جاودان: واژه دو تلفظی // «می‌بیند» و «می‌گرداند»: گذرا به مفعول و مسند (جوان و موضوع: مسند) // جراحات پیری: ترکیب اضافی //

واژه‌های «شعر» و «خود» در گروه اسمی «موضوع صحیفه شعر خود»: مضاف‌الیه مضاف‌الیه است. // صحیفه: دفتر یا کتاب شعر

قلمرو ادبی: عشق... می‌بیند: تشخیص // گرد و غبار و جراحات پیری: مجازاً سفیدی موی و نشانه‌های دیگر پیری

و نخستین احساس عشق را در جایی می‌جوید که خود در آنجا به دنیا آمده است، همان جا که شاید اینک دست زمان و صورت ظاهرش،

مرده نشانش بدهند.

قلمرو فکری: عاشق نخستین احساس عشق را در جایی می‌جوید که عشق از آنجا متولد شده است همان جا که شاید اینک سن تقویمی و

صورت ظاهرش نشان از پیری آن داشته باشد.

قلمرو زبانی و ادبی: نخستین احساس: ترکیب وصفی (نخستین، صفت شمارشی) // «ش» در «مرده نشانش بدهند»: مفعول // دست زمان: اضافه استعاری

◀ قلمرو زبانی:

۱- واژه صحیفه را از نظر کارکرد معنایی بررسی کنید.

صحیفه در معنای کتاب، نامه، ورق و دفتر مصحف به کار می‌رود. در این درس به معنای کتاب یا دفتر شعر است

۲- متن درس را از نظر حذف فعل بررسی کنید و نوع حذف ها را بنویسید.

سطر سوم حذف به قرینه لفظی: چه حرف تازه‌ای برای نوشتن [مانده است]

سطر هشتم حذف به قرینه لفظی: تو از آن منی، و من از آن [هستم]

◀ قلمرو ادبی:

۱- دو نمونه آرایه تشخیص در متن درس بیابید.

سطر دوم: جان صادق من آن را برای تو ترسیم نکرده باشد؟

سطر هشتم: عشق جاودانی معشوق را جوان می بیند

سطر آخر: همان جا که شاید اینک دست زمان و صورت ظاهرش، مرده نشانش بدهند

۲- در متن، نمونه‌ای از استفهام انکاری مشخص کنید.

چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است؟ یعنی حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است. (در استفهام انکاری سوال مثبت است و پاسخ منفی)

◀ قلمرو فکری:

۱- شکسپیر برای عشق جاودانی، چه ویژگی‌هایی را برمی‌شمارد؟

عشق جاودانی وصف ناپذیر و نانوشتنی است، دلبر نیز همیشه جوان و دوست داشتنی است؛ عاشق راستین ظاهر بین نیست و همیشه به

معشوق خود عشق می‌ورزد. سخنور همیشه از عشق می‌گوید و این موضوع هیچ گاه کهنه نمی‌شود.

۲- در سطرهای زیر بر چه نکته‌ای تاکید شده است؟

* چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن که / تواند عشق مرا یا سجایای ارزشمند تو را باز گویند.

ناتوانی زبان از توصیف عشق و بی پایان بودن عشق و ارزش های معشوق (عشق بی پایان است و در قالب واژه ها نمی‌گنجد).

۳- مضمون بیت زیر از کدام بخش از سروده شکسپیر قابل دریافت است؟

* یک قصه‌اش نیست غم عشق وین عجب کز هر زبان که می‌شوم نامکرر است (حافظ)

معنی: با اینکه غم عشق، تنها یک ماجرا دارد، اما عجب آن که از هر زبانی می‌شوم، تازه است.:

حافظ به نامکرر و نو بودن سخن عشق اشاره دارد و شکسپیر هم در قسمتی از غزلوارهاش «از عشق گفتن» را کهنه نمی‌شمارد و بازگویی

آن را همواره تازه می‌داند. این پیام، در بخش زیر نیز یافت می‌شود:

هر روز باید ذکری واحد را مکرر بخوانم / و آن چه را قدیمی است قدیمی ندانم که تو از آن منی و من از آن تو درست مانند نخستین

باری که نام زیبای تو را تلاوت کردم.



روان خوانی: آخرین درس

برگرفته از مجموعه «قصه‌های دوشنبه» اثر الفونس دوده، داستان‌نویس نامدار فرانسوی (۱۸۴۰-۱۸۹۷)

درآمدی بر درس: در سال ۱۸۷۰ آلمانی‌ها ایالت آلتزاس فرانسه را به تصرف خود درآورده و تدریس زبان فرانسوی را در آن ایالت ممنوع می‌کنند موضوع داستان همین ممنوعیت است که از زبان کودکی دبستانی روایت می‌شود. پیام اصلی داستان بیان اهمیت حفظ هویت ملی با تأکید بر پاسداشت زبان مادری است.

آن روز مدرسه دیر شده بود و من بیم آن داشتم که مورد عتاب معلم واقع گردم علی‌الخصوص که معلم گفته بود

درس دستور زبان خواهد پرسید و من حتی یک کلمه از آن درس نیاموخته بودم. به خاطرم گذشت که درس و بحث مدرسه را بگذارم و راه صحرا پیش گیرم. هوا گرم و دلپذیر بود و مرغان در بیشه زمزمه‌ای داشتند. این همه، خیلی بیشتر از قواعد دستور، خاطر مرا به خود مشغول می‌داشت اما در برابر این وسوسه مقاومت کردم و به شتاب، راه مدرسه را پیش گرفتم

قلمرو زبانی و ادبی: بیم: ترس // عتاب: سرزنش، ملامت، تندی // معلم: مضاف‌الیه مضاف‌الیه // علی‌الخصوص: به ویژه (قید) // بگذارم: رها کنم // مرغان: مجاز از پرندگان // بیشه: زمینی که در آن به طور طبیعی گیاهان خودرو و درخت رویده است. // وسوسه: اندیشه بد، فکر شیطانی عبارت «درس و بحث مدرسه را بگذارم و راه صحرا پیش گیرم»: یادآور بیت زیر از حافظ است: بخواه دفتر اشعار و راه صحرا گیر / چه وقت مدرسه و بحث کشف و کشاف است

وقتی از پیش خانه کدخدا می‌گذشتم، دیدم جماعتی آنجا ایستاده‌اند و اعلانی را که بر دیوار بود، می‌خوانند دو سال بود که هر خبر ملال انگیزی که برای ده می‌رسید، از اینجا منتشر می‌گشت. از این رو - بی آنکه در آنجا توقیفی کنم - با خود اندیشیم که: «باز برای ما چه خوابی دیده‌اند؟» آن گاه سر خویش گرفتم و راه مدرسه در پیش و با شتاب تمام، خود را به مدرسه رساندم.

قلمرو زبانی و ادبی: اعلان: آگهی، آشکار کردن چیزی و باخبر ساختن مردم از آن // ملال انگیز: ناراحت کننده // ده: مجازاً اهل ده // برای کسی خواب دیدن: کنایه از توطئه‌چیدن یا نقشه کشیدن برای کسی / سر خویش گرفتم و راه مدرسه در پیش: حذف فعل «گرفتم» در پایان عبارت به قرینه لفظی (این عبارت یادآور کلامی از سعدی در گلستان است) «تو نیز اگر توانی سر خویش گیر و راه مجانبت در پیش» // سر خویش گرفتن: به دنبال کار خود رفتن (کنایه) // خویش... پیش: سجع
***معنی یک عبارت:** باز برای ما چه خوابی دیده‌اند. آن گاه سر خویش گرفتم و راه مدرسه در پیش: دوباره برای ما چه نقشه‌ای کشیده‌اند. آن گاه به دنبال کار خود رفته و راه مدرسه را در پیش گرفتم.

در مواقع عادی، اوایل شروع درس، شاگردان چندان بانگ و فریاد می‌کردند که غلغله آنها به کوی و برزن می‌رفت. با آواز بلند درس را تکرار می‌کردند و بانگ و فریاد بر می‌آوردند و معلم چوبی را همواره در دست داشت بر میز می‌کوبید و می‌گفت: «ساکت شوید!» آن روز هم به گمان آنکه وضع همان خواهد بود، انتظار داشتم که در میان بانگ و همهمه شاگردان، آهسته و آرام به اتاق درس درآیم و بی آنکه کسی متوجه تأخیر ورود من گردد، بر سر جای خود بنشینم اما برخلاف آنچه من چشم می‌داشتم آن روز چنان سکوت و آرامش در مدرسه بود که گمان می‌رفت از شاگردان هیچ کس در مدرسه نیست. از پنجره به درون اتاق نظر افکندم شاگردان در جای خویش نشسته بودند و معلم با همان چوب رعب‌انگیز که همواره در دست داشت، در اتاق درس قدم می‌زد.

قلمرو زبانی و ادبی: غلغله: هیاهو، آشوب، سروصدا (اهمیت‌املایی) // کوی و برزن: محله (مترادف) // چشم داشتن: کنایه از انتظار داشتن، امیدوار بودن // رعب‌انگیز: ترس‌آور

لازم بود که در را بکشایم و در میان آن آرامش و سکوت وارد اتاق شوم. پیداست که تا چه حد از چنین کاری بیم داشتم و تا چه اندازه از آن شرم می‌بردم اما دل به دریا زدم و به اتاق درس وارد شدم؛ لیکن معلم، بی آنکه خشمگین و ناراحت شود، از سر مهر نظری بر من انداخت و با لطف و نرمی گفت: «زود برو سر جای بنشین؛ نزدیک بود درس را بی حضور تو شروع کنیم.»

قلمرو زبانی و ادبی: دل به دریا زدن: ترس و تردید را کنار گذاشتن و با شجاعت اقدام کردن، انجام کاری بدون در نظر گرفتن عواقب آن (کنایه) //

از سر مهر: از روی محبت // با نرمی گفتن: حس‌آمیزی

از کنار نیمکت‌ها **گذشتم** و بی درنگ بر جای خود **نشستم**. وقتی ترس و ناراحتی من فرونشست و خاطر من تسکین یافت، تازه متوجه شدم که معلم، لباس **ژنده** معمول هر روز را بر تن ندارد و به جای آن لباسی را که جز در روز توزیع جوایز یا در هنگامی که بازرسی به مدرسه می‌آمد نمی‌پوشید، بر تن کرده است. گذشته از آن، تمام اتاق درس را **ابهت** و شکوهی که مخصوص مواقع رسمی است فرا گرفته بود اما آنچه بیشتر مایه شگفتی من گشت، آن بود که در انتهای اتاق بر روی نیمکت‌هایی که در مواقع عادی خالی بود، جماعتی را از مردان دهکده دیدم که نشسته بودند. کدخدا و مأمور نامه‌رسانی و چندتن دیگر از اشخاص معروف در آن میان جای داشتند و همه افسرده و دل‌مرده به نظر می‌آمدند، پیرمردی که کتاب الفبای کهنه‌ای همراه داشت، آن را بر روی زانوی خویش گشوده‌بود و از پس عینک درشت و **ستبر** به حروف و خطوط آن می‌نگریست.

قلمرو زبانی و ادبی: گذشتم و نشستم: سجع // تسکین: آرامش، آرام کردن // ژنده: کهنه، فرسوده، مندرس // ابهت: بزرگی و شکوه که سبب

احترام یا ترس دیگران شود. // دل‌مرده: کنایه از اندوهگین // ستبر: ضخیم، گلفت

هنگامی که من از این احوال غرق حیرت بودم، معلم را دیدم که بر **کرسی** خویش نشست و سپس با همان صدای گرم؛ اما سخت، که هنگام ورود با من سخن گفته‌بود، گفت: «فرزندان، این بار آخر است که من به شما درس می‌دهم» دشمنان حکم کرده‌اند که در مدارس این نواحی، زبانی جز زبان خود آنها تدریس نشود. معلم تازه فردا خواهد رسید و این، آخرین درس زبان ملی شماست که امروزه می‌خوانید. از شما خواهش دارم که به درس من درست دقت کنید».

قلمرو زبانی و ادبی: غرق حیرت: اضافه استعاری // کرسی: صندلی، چهارپایه؛ این واژه با حفظ معنای گذشته معنای جدید نیز پذیرفته است. رشته تخصصی دانشگاهی // صدای گرم و سخت: حس آمیزی // صدای گرم: کنایه از دلنشین بودن صدا // نواحی: جمع ناحیه، هم‌آوا با «نواهی» به معنی نهی شده‌ها // «این» در «مدارس این نواحی»: صفت مضاف‌الیه // ملی: صفت مضاف‌الیه // «شما»: مضاف الیه مضاف الیه // آخرین درس زبان ملی شما: «آخرین درس» و «زبان ملی: ترکیب‌های وصفی // «درس زبان» و «زبان شما»: ترکیب‌های اضافی

این سخنان مرا سخت دگرگون کرد. معلوم شد که آنچه بر دیوار خانه کدخدا اعلان کرده‌بودند، همین بود که از این پس آموختن زبان ملی به کودکان ده ممنوع است. آری این آخرین درس زبان ملی من بود. مجبور بودم که دیگر آن را نیاموزم و به همان اندک مایه‌ای که داشتم قناعت کنم. چقدر تأسف خوردم که پیش از آن ساعت‌های درازی را از عمر خویش تلف کرده و به جای آنکه به مدرسه بیایم، به باغ و صحرا رفته و **عمر** به بازیچه به سر برده‌بودم. کتاب‌هایی که تا همین دقیقه در نظر من سنگین و ملال‌انگیز می‌نمود، دستور زبان و تاریخی که تا این زمان به سختی حاضر بودم به آنها نگاه کنم، اکنون برای من در حکم دوستان کهنی بودند که ترک آنها و جدایی از آنها به سختی ناراحت و متأثر می‌کرد. درباره معلم نیز همین گونه می‌اندیشیدم. اندیشه آنکه وی فردا ما را ترک می‌کند و دیگر او را نخواهم دید، خاطرات تلخ تنبیهاتی را که از او دیده‌بودم ضربات چوبی را که از او خورده‌بودم، از صفحه ضمیرم یکباره محو کرد. معلوم شد که به خاطر همین آخرین روز درس بود که وی لباس‌های نو خود را بر تن کرده بود و نیز به همین سبب بود که جماعتی از پیران دهکده و مردان محترم در انتهای اتاق نشسته بودند. گویی تأسف داشتند که پیش از این نتوانسته بودند لحظه‌ای چند به مدرسه بیایند و نیز گمان می‌رفت که این جماعت به درس معلم ما آمده بودند تا از او به سبب چهل سال رنج شبانه‌روزی و مدرسه داری و خدمتگزاری (اهمیت املائی) قدردانی کنند.

قلمرو زبانی و ادبی: به بازیچه به سر بردن عمر: کنایه از تلف کردن عمر // کتاب‌ها در حکم دوستان کهن بودند: تشبیه (در حکم: ادات تشبیه //

صفحه ضمیر: اضافه تشبیهی // از صفحه ضمیرم محو شد: کنایه از این که فراموش کردم // خاطرات تلخ: حس آمیزی

در این اندیشه‌ها مستغرق بودم که دیدم مرا به نام خواندند. می‌بایست که برخیزم و درس را جواب بدهم. راضی بودم تمام هستی خود را بدهم تا بتوانم با صدای رسا و بیان روشن درس دستور را که بدان دشواری بود، از **بر** بخوانم.

قلمرو زبانی و ادبی: مستغرق بودن در اندیشه: استعاره مکنیه // در چیزی مستغرق بودن: کنایه از به شدت مشغول چیزی بودن //

صدای رسا: ترکیب وصفی، «رسا»، صفت فاعلی از مصدر «رسیدن» // از **بر**: از حفظ // بیان روشن: حس آمیزی

در این میان، سخن او را شنیدم که با مهر و نرمی می گفت: فرزند، «تو را سرزنش نمی کنم، زیرا خود به قدر کفایت، متنبه شده‌ای. می بینی که چه روی داده است. آدمی همیشه به خود می گوید، وقت باقی است درس را یاد می گیرم اما می بینی که چه پیشامدهایی ممکن است روی دهد. افسوس؛ بدبختی ما این است که همیشه آموختن را به روز دیگر وامی گذاریم. اکنون این مردم که به زور بر ما چیره گشته اند، حق دارند که ما را ملامت کنند و بگویند: «شما چگونه ادعا دارید که قومی آزاد و مستقل هستید و حال آنکه زبان خود را نمی توانید بنویسید و بخوانید؟ با این همه فرزند، تنها تو در این کار مقصر نیستی. همه ما سزاوار ملامتیم. پدران و مادران نیز در تربیت و تعلیم شما چنان که باید اهتمام نورزیده اند و خوش تر آن دانسته اند که شما را دنبال کاری بفرستند تا پولی بیشتر به دست آورند. من خود نیز مگر در خور ملامت نیستم؟ آیا به جای آنکه شما را به کار درس وادارم، بارها شما را سرگرم آبیاری باغ خویش نکرده ام و آیا وقتی هوس شکار و تماشا به سرم می افتاد، شما را رخصت نمی دادم تا در پی کار خویش بروید؟»

قلمرو زبانی و ادبی: با نرمی گفتن: حس آمیزی // متنبه شدن: به زشتی عمل پی بردن و پند گرفتن // به قدر کفایت متنبه شده‌ای: به اندازه کافی آگاه و هوشیار شده‌ای // افسوس: شبه جمله // اهتمام: سعی و کوشش // اهتمام ورزیدن: همت گماشتن // «خود» در جمله «من خود نیز مگر در خور ملامت نیستم؟»: بدل تاکید // ملامت: سرزنش // سرگرم: مسند // «باغ» و «خویش»: مضاف الیه مضاف الیه // تماشا: گردش کردن، گشت و گذار (این واژه تحول معنایی یافته است.) // «سر» در جمله «هوس شکار به سرم می افتاد»: مجاز از ذهن و اندیشه // رخصت: اجازه، فرمان آن گاه معلم از هر دری سخن گفت و سخن را به زبان ملی کشانید و گفت: «زبان ما در شمار شیرین ترین و رساترین زبانهای عالم است و ما باید این زبان را در بین خویش همچنان حفظ کنیم و هرگز آن را از خاطر نبریم؛ زیرا وقتی قومی به اسارت دشمن درآید و مغلوب و مقهور بیگانه گردد؛ تا وقتی که زبان خویش را همچنان حفظ کند؛ همچون کسی است که کلیدزدان خویش را در دست داشته باشد. آنگاه کتابی برداشت و به خواندن درسی از دستور پرداخت. تعجب کردم که با چه آسانی آن روز درس را می فهمیدم. هر چه می گفت به نظرم آسان می نمود. گمان دارم که پیش از آن هرگز بدان حد با علاقه به درس دستور گوش نداده بودم و او نیز هرگز پیش از آن، با چنان دقت و حوصله ای درس نگفته بود. گفتمی که این مرد نازنین می خواست پیش از آنکه ما را وداع کند و درس را به پایان برد، تمام دانش و معرفت خویش را به ما بیاموزد و همه معلومات خود را در مغز ما فرو کند.»

قلمرو زبانی و ادبی: از هر دری سخن گفت: از موضوعات مختلف حرف زد. // شیرین بودن زبان: حس آمیزی // مغلوب: شکست خورده، هماوا با «مغلوب» به معنی وارونه شده // مقهور: شکست خورده مترادف مغلوب // گفتمی (=گویا، مثل این که): قید تشبیه چون درس به پایان آمد، نوبت تحریر و کتابت رسید. معلم برای ما سرمشق هایی تازه انتخاب کرده بود که بر بالای آنها عبارت «میهن، سرزمین نیاکان، زبان ملی» به چشم می خورد. این سرمشق ها که به گوشه میزهای تحریر ما آویزان بود، چنان می نمود که گویی در چهار گوشه اتاق، درفش ملی ما را به اهتزاز درآورده باشند، نمی توان مجسم کرد که چطور همه شاگردان در کار خط و مشق خویش سعی می کردند و تا چه حد در سکوت و خموشی فرورفته بودند. بر بام مدرسه کبوتران آهسته می خواندند و من در حالی که گوش به ترنم آنها می دادم، پیش خود اندیشه می کردم که آیا اینها را نیز مجبور خواهند کرد که سرود خود را به زبان بیگانه بخوانند؟

قلمرو زبانی و ادبی: تحریر: نوشتن (تحریر و کتابت: مترادف) // نیاکان: اجداد // می نمود: نشان می داد / اهتزاز: به حرکت درآمدن، جنبیدن، به اهتزاز درآوردن: به جنبش درآوردن (اهمیت املائی) // درفش: پرچم // کبوتر: نماد آزادی // ترنم: زیرلی آواز خواندن، زمزمه کردن به آواز خوش گاه گاه که نظر از روی صفحه مشق خود بر می گرفتم، معلم را می دیدم که بی حرکت بر جای خویش ایستاده است و با نگاه های خیره و ثابت، پیرامون خود را می نگرد، تو گفتمی می خواست تصویر تمام اشیای مدرسه را که در واقع خانه و مسکن او نیز بود، در دل خویش نگاه دارد. فکرش را بکنید! چهل سال تمام بود، که وی در این حیاط زندگی کرده بود و در این مدرسه درس داده بود. تنها تفاوتی که در این مدت در اوضاع پدید آمده بود، این بود که میزها و نیمکت ها بر اثر مرور زمان فرسوده و بی رنگ گشته بود و نهالی چند که وی در هنگام ورود خویش در باغ غرس کرده بود، اکنون درختانی تناور شده بودند. چه اندوه جانکاه و مصیبت سختی بود که اکنون این مرد می بایست تمام این اشیای عزیز را ترک کند و نه تنها حیاط مدرسه بلکه خاک وطن را نیز وداع ابدی گوید.

قلمرو زبانی و ادبی: غرس: نشاندن و کاشتن درخت و گیاه (اهمیت املائی) // تناور: دارای پیکر بزرگ و قوی

با این همه، قوت قلب و خونسردی وی چندان بود که آخرین ساعت درس را به پایان آورد. پس از تحریر مشق، درس تاریخ خواندیم. آنگاه کودکان با صدای بلند به تکرار درس خویش پرداختند. در آخر اتاق، یکی از مردان معمر دهکده که کتاب را بر روی زانو گشوده بود و از پس عینک ستبر خویش در آن می‌نگریست، با کودکان هم آواز گشته بود و با آنها درس را با صدای بلند تکرار می‌کرد. صدای وی چنان با شوق و هیجان آمیخته بود که از شنیدن آن بر ما حالتی غریب دست می‌داد و هوس می‌کردیم که در عین خنده گریه سر کنیم. دریغا! خاطره این آخرین روز درس همواره در دل من باقی خواهد ماند.

قلمرو زبانی و ادبی: تحریر: نوشتن // معمر: سالخورده، کهنسال / ستبر: ضخیم، گلفت // غریب: ناآشنا (قریب: نزدیک) // دریغا: شبه جمله

در این اثنا وقت به آخر آمد و ظهر فرارسید و در همین لحظه، صدای شیپور سربازان بیگانه نیز که از مشق و تمرین باز می‌گشتند، در کوچه طنین افکند، معلم با رنگ پریده از جای خویش برخاست، تا آن روز هرگز وی در نظرم چنان پرمهابت و با عظمت جلوه نکرده بود. گفت: «دوستان، فرزندان، من ... من» اما بغض و اندوه، صدا را در گلویش شکست. نتوانست سخن خود را تمام کند. سپس روی برگردانید و پاره‌ای گچ برگرفت و با دستی که از هیجان و درد می‌لرزید، بر تخته سیاه این کلمات را با خطی جلی نوشت: «زننده باد میهن!» آنگاه همان جا ایستاد؛ سر را به دیوار تکیه داد و بدون آنکه دیگر سخنی بگوید، با دست به ما اشاره کرد که «تمام شد. بروید، خدا نگهدارتان!»

قلمرو زبانی و ادبی: اثنا: میان // مشق و تمرین: ترادف // طنین: صدا، پژواک / صدا طنین افکند: صدا پیچید // پرمهابت: با هیبت، با شکوه، با بهت // رنگ پریده: حالت کسی که بر اثر خشم، ترس، ضعف و ... رنگ طبیعی چهره را از دست داده باشد // دوستان و فرزندان: منادا // مهابت: شکوه، عظمت // صدا در گلویش شکست: کنایه از اینکه بغض کرد // جلی: آشکار، ویژگی خطی که درشت و واضح باشد و از دور دیده شود // «زننده» در «زننده باد میهن»: مسند // میهن: نهاد // باد: فعل دعایی

قصه های دوشنبه، آلفونس دوده ترجمه عبدالحسین زرین کوب

◀ درک و دریافت:

۱- این متن را با توجه به زاویه دید و شخصیت پردازی بررسی کنید.

● زاویه دید: اول شخص

● شخصیت پردازی:

۱- شخصیت اول داستان راوی یا کودک دبستانی است که داستان از زبان او نقل می‌شود. کودک بی‌نظم و مدرسه‌گریزی که تفریح در طبیعت را بر درس و مدرسه ترجیح می‌دهد؛ اما بر اثر یک حادثه مهم ملی به طور ناگهانی تحول می‌یابد.

۲- شخصیت دوم داستان، معلم است که او نیز از تحول برکنار نمی‌ماند. او که چهل سال زندگی خود را در مدرسه گذرانده و با تعلیم و تربیت سنتی دچار روزمرگی شده، اکنون خود را درخور ملامت می‌داند که چرا در انجام وظایف اصلی خود کوتاهی کرده است. او در پایان با تمام وجود می‌خواهد همه معرفت خود را در کمترین زمان به دانش آموز انتقال دهد. معلم به خوبی می‌داند که رخنه فرهنگی دشمن زیان‌بارتر از تجاوز مادی است. پس با نوشتن جمله «زننده باد میهن!» سعی در برانگیختن حس میهن‌دوستی به شکلی زیبا دارد.

۳- شخصیت سوم داستان کدخدا و به موازات او، مردان سالخورده دهکده هستند که برای قوت قلب دادن به معلم و دست‌مریزاد گفتن به او همراه با دانش‌آموزان در کلاس حاضر می‌شوند. اینان مردمان فرهنگ دوست اما ساده‌روستایی هستند که به حوادث سیاسی-اجتماعی اطراف خود توجه دارند و اینک عرق ملی آن‌ها را به مدرسه کشانده است. آن‌ها نیز از تغییر و تحول برکنار نیستند؛ چهره‌هایشان گواه تاسف درونی آن‌هاست از این که چرا پیش از این حتی برای لحظه‌ای چند به مدرسه نیامده بودند. (فصلنامه رشد زبان و ادبیات فارسی، تابستان ۹۱)

نیایش (وحشی بافقی)

قالب «مثنوی» / وزن: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (هزج مسدس محذوف)

الهی سینه‌ای ده آتش افروز در آن سینه دلی وان دل همه سوز

معنی بیت: خدایا! وجودی شعله‌ور از عشق به من عطا کن و در آن دلی قرار بده که سراسر، سوز عشق باشد.

قلمرو زبانی و ادبی: الهی: ندا و منادا // سینه: مجاز از وجود // آتش افروز: سرشار از عشق، صفت فاعلی مرکب مرخم // آتش: استعاره از عشق //

حذف فعل «باشد» بعد از واژه‌های «دلی» و «سوز» به قرینه معنوی // همه: سراسر (قید) // «سینه» به ترتیب مفعول و متمم // بیت ۴ جمله است.

هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست دل افسرده غیر از آب و گل نیست

معنی بیت: دلی که سوز عشق نداشته باشد، دل نیست. دل بی عشق، ارزشی ندارد و آب و گلی بیش نیست (عشق، ارزشمند و حیات بخش است)

قلمرو زبانی: «نیست» به ترتیب غیر اسنادی (نظر کنکور)، اسنادی، اسنادی // «را»: حرف اضافه / دل: متمم (نظر کنکور) // غیر از: حرف اضافه مرکب.

غیر از آب و گل: متمم به جای مسند

قلمرو ادبی: دل افسرده: کنایه از دل بی بهره از معنویت، دل بی ذوق و حال // واج آرایبی: تکرار «س» // واژه آرایبی: تکرار دل // آب و گل: مجاز

از جسم و تلمیح به آفرینش انسان از آب و گل // دل، گل: جناس

قربابت معنایی دارد با: هر کاهو شراب عشق نخورده است و دُرد دُرد / آن است کز حیات جهانش نصیب نیست

کرامت کن درونی درد پرورد دلی در وی درون درد و برون درد

معنی بیت: خدایا! دلی به من ببخش که هر لحظه درد عشق مرا زیادتر کند و مرا عاشق تر سازد. دلی که سراسر درد عشق باشد.

قلمرو زبانی: کرامت کن: عطا کن // درد پرورد: پرورنده درد عشق // حذف فعل «باشد» بعد از واژه‌های «درد» در مصرع دوم به قرینه معنوی

قلمرو ادبی: «درون» و «برون»: تضاد و مجاز از سراسر // درون، درد: تکرار (واژه آرایبی)

به سوزی ده کلام را روایی کز آن گرمی کند آتش گدایی

معنی بیت: خدایا با سوز عشق آنچنان به سخنم گرمی و رونق (ارزش و اعتبار) ببخش که آتش هم، گرمی خود را از سخن من گدایی کند.

شکل مرتب شده بیت به این صورت است: «کلام را به سوزی، روایی ده که آتش از آن گرمی (را) گدایی کند

قلمرو زبانی: کلام را (= کلام) // کلام: متمم // روایی: رونق و شایستگی (مفعول) // آتش: نهاد // گرمی: مفعول // گدایی کند: مضارع التزامی

قلمرو ادبی: گدایی کردن آتش: تشخیص

دلم را داغ عشقی بر جبین نه زبانم را بیانی آتشین ده

معنی بیت: خدایا نشان عشق خود را بر دلم بگذار (مرا عاشق همیشگی خود کن) و به زبانم بیانی موثر و گیرا عطا کن.

قلمرو زبانی: جبین: پیشانی // «نه»: فعل امر از مصدر «نهادن» // «را» در مصرع اول: «را» ی فکّ اضافه (بر جبین دلم) // جبین: متمم // داغ: مفعول

«را» در «زبانم را»: حرف اضافه «به زبانم» // زبان: متمم // بیان آتشین: ترکیب وصفی (آتشین: صفت نسبی)

قلمرو ادبی: جبین دل: اضافه استعاری // بیان آتشین: سخن سخن گیرا و موثر (کنایه) // «نه»، «ده»: جناس // بیت ذوقاقتین (دوقافیه‌ای) است.

قلمرو فکری: داغ نهادن: داغ کردن، در گذشته بر بدن بردگان داغ می نهادند تا با این نشان از دیگران متمایز شوند.

ندارد راه فکرم روشنایی ز لطف پرتوی دارم گدایی

معنی بیت: خدایا! در تاریکی جهل به سر می برم؛ از تو می خواهم که از روی لطف مرا با نور دانش هدایت کنی.

قلمرو زبانی و ادبی: پرتو: فروغ، روشنایی // پرتو لطف: استعاره مکنیه (تشبیه لطف به منبع نور)

اگر لطف تو نبود پرتوانداز کجا فکر و کجا گنجینه راز؟

معنی بیت: اگر لطف تو شامل حال ما نشود، اندیشه ما هرگز نمی تواند به رازهای آفرینش پی ببرد

قلمرو زبانی: پرتوانداز: روشن کننده، روشنگر، صفت فاعلی مرکب مرخم (مسند) // مصرع دوم: پرسش انکاری

به راه این امید پیچ در پیچ / مرا لطف تو می باید دگر هیچ

معنی بیت: در این راه سخت و دشوار، فقط به لطف و عنایت تو نیازمندم تا آن را به پایان ببرم.

قلمرو زبانی: می باید: لازم است. // حذف فعل «نمی باید». در پایان مصرع دوم // مرا (= برای من): من: متمم // لطف تو: گروه نهادی

قلمرو ادبی: راه پیچ در پیچ: کنایه از راه دشوار و سخت عشق // پیچ، هیچ: جناس

واژه نامه فصل هشتم (چاپ ۱۴۰۰)

متنبه شدن: به زستی عمل خود پی بردن و بندگرفتن

مخیله: خیال، قوه تخیل، ذهن

معمر: سالخورده

درس هفدهم: خنده تو

گنج حکمت: مسافر

اخته: بیرون کشیده، برکشیده

دستاورد: نتیجه، پیامد، حاصل آنچه با تلاش به دست

آید.

ذی حیات: دارای حیات، زنده، جاندار

سرحد: مرز، کرانه

غایی: منسوب به غایت، نهایی

نیایش: لطف تو

افسرده: بی بهره از معنویت، بی ذوق و حال

جبین: پیشانی

روایی: ارزش، اعتبار

درس هجدهم: عشق جاودانی

روان خوانی: آخرین درس

آبهت: بزرگی و شکوه که سبب احترام یا ترس

دیگران می شود.

اعلان: آشکار کردن چیزی و باخبر ساختن مردم از

آن

اهتمام: کوشش، سعی، همت گماشتن: اهتمام ورزیدن

در کاری: همت گماشتن به انجام دادن آن

بیشه: زمینی که در آن به طور طبیعی گیاهان

خودرو و درخت روئیده باشد.

تسکین: آرامش، آرام کردن

تناور: دارای پیکر بزرگ و قوی

جلی: ویژگی خطی که درشت و واضح باشد و از

دور دیده شود.

سجایا: ج سجیه، خواها، خلق ها و خصلت ها

صحیفه: کتاب

عتاب: سرزنش، ملامت، تندی

غرس: نشان دادن و کاشتن درخت و گیاه

کتابت: نوشتن، تحریر، خوشنویسی

کفایت: کافی، بسنده

شیوه‌نامه ارزشیابی فارسی ۳ پایه دوازدهم ۱۴۰۱-۱۴۰۰

ردیف	قلمروها	موضوعها	نمره
۱	زبانی نمره ۷	معنی واژه	۱
		املای واژه	۲
		دستور	۴
۲	ادبی نمره ۵	آرایه‌های ادبی	۳
		تاریخ ادبیات	۱
		حفظ شعر	۱
۳	فکری نمره ۸	درک مطلب	۳
		معنی و مفهوم نثر	۲/۵
		معنی و مفهوم نظم	۲/۵
جمع نمره			۲۰

زمان تدریس این کتاب ۲ ساعت در هفته و نوع آزمون کتبی است.

یادآوری:

- سؤال‌های معنایی و دستوری در «بافت متن» پرسیده شود.
- در املای واژگان، «تشدید» اهمیت املایی ندارد.
- گسسته یا پیوسته‌نویسی واژه‌هایی که ساخت ترکیبی دارند (مانند کتاب‌خانه یا کتابخانه)، یکسان است و اهمیت املایی ندارد.
- در حفظ شعر، جای خالی به یک مصراع یا یک بیت اختصاص یابد و صرفاً یک واژه مدنظر نباشد.
- در آزمون‌ها و پرسش‌های فرایندی که در جریان یادگیری کلاسی به صورت شفاهی برگزار می‌شود، به موضوع‌های خوانشی یا پاره مهارت‌های خوانداری (مانند لحن، تکیه، مکث و درنگ، فراز و فرودهای آوایی و...) و فن بیان توجه شود.
- بارم آزمون نوبت دوم و شهریورماه به نسبت ۸ نمره (نوبت اول) و ۱۲ نمره (نوبت دوم)، طبق بارم‌بندی جدول فوق می‌باشد.

پایان

هشتم بهمن یک هزار و چهارصد

گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی شهرستان جهرم

دبیرستان نمونه دولتی شهید متح

ابراهیم رمضانلی

<https://t.me/adabestan94>

<http://t.me/banke2>